

جستاری در پیوند ادبیات و تاریخ

(تلمیحات قرآنی و تاریخی در قصیده بانیه صالح الکوآز)

سید مرتضی موسوی گرمارودی*

چکیده

از جلوه‌های پیوند ادبیات و تاریخ، بیان وقایع تاریخی در شعر شاعران آئینی و متعهد است. یکی از وقایع مهم تاریخ اسلام، عاشوراست و یکی از شاعران آئینی، شیخ صالح الکوآز از شعرای قرن ۱۳ هجری عراق است. وی در قصیده ۵۴ بیت بانیه خود، با استفاده از آرایه معنوی تلمیح که از شاخه‌های علم بدیع در ادبیات است، به نحوی زیبا و شگفت و حماسی، با اشاره به آیات قرآنی، ضمن ارائه تصویری زیبا و باشکوه از واقعه کربلا، به مقایسه شهیدان کربلا با انبیای بنی اسرائیل پرداخته است. مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی، درصدد معرفی شاعر و ویژگی‌های قصیده اوست که چرا در بین ادبا جایگاهی ممتاز یافته است.

واژگان کلیدی

عاشورا، قصیده بانیه، تلمیح، صالح الکوآز.

طرح مسئله

فاجعه جانگداز عاشورا نقطه عطفی در تاریخ و فرهنگ اسلام است و تأثیرگذارترین واقعه پس از دوران رسول خدا ﷺ به شمار می‌آید. آثار فراوانی درباره این حادثه و جزئیات آن، در طول تاریخ به نگارش درآمده، اما آثار ادبی، به‌ویژه شعر به‌مثابه آینه‌ای شفاف، سهمی به‌سزا در انتقال این واقعه، به نسل‌های بعدی داشته

mgamaroodi@yahoo.com

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی مشهد.

تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۸

تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۹

است. از آنجا که هرچیز اگر در قالب هنر ارائه شود، ماندگارتر خواهد بود و از آنجا که قالب‌های هنری کمتر در معرض تحریف و تبدیل‌اند، باید نقش ادبیات منظوم را به‌عنوان شاخه‌ای از هنر در پیوند بین ادبیات و تاریخ، یا به‌عبارت دیگر در بیان گونه‌هایی از تاریخ اسلام و حفظ آن از تحریف، مهم تلقی کرد. اگر افشاگری‌های شاعران نستوهی چون کمیت بن زید اُسدی، سید حمیری، دعبل خزاعی و ... نبود، نسل‌های بعد چگونه از جنایات و فساد بنی‌امیه و بنی‌عباس و مظلومیت اهل‌بیت رسول خدا ﷺ آگاه می‌شدند؟ یکی از این شاعران، صالح الکوآز شاعر قرن ۱۳ هجری است. قصیده او با بهره‌گیری از آرایه‌های ادبی چون تلمیح و تضمین و جناس و ... جایگاهی ویژه در میان ادبا یافته است.

شایسته ذکر است که این ترجمه اثر فاخر ادبی، چون هر اثر دیگر هنری شود زیبایی‌ها و لطافت‌های خود را به‌طور کامل منعکس نمی‌کند. مثلاً شعر حافظ که حلاوت آن را تنها فارسی زبان‌ها درک می‌کنند، هیچ ترجمه‌ای جایگزین آن نمی‌شود. اما بنا بر مثل مشهور:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به‌قدر تشنگی باید چشید

بسیاری از ادبا و شاعران شیعه در طی قرون متمادی آثار ارزشمندی از خود به یادگار نهاده‌اند. اگر این آثار صرفاً اثری ادبی باشد، مثلاً احساسی عمیق یا تصویری زیبا از طبیعت یا حکمتی روح‌پرور را در قالب الفاظی جذاب به جامعه ارائه کند، طبایع مردم از آن لذت خواهند برد؛ اما تأثیر آن به‌اندازه‌ی اثری نیست که علاوه بر زیبایی‌های ادبی، به بیان وقایعی بپردازد که با باورهای مردم و احساسات پاک ایشان نسبت به خدا و پیامبر ﷺ و ائمه اطهار ﷺ و قرآن گره خورده باشد.

اگر مردم به آثار بزرگانی چون حافظ در ادب فارسی یا ابن‌فارض در ادب عربی اهمیت می‌دهند، هم به‌سبب خیال‌انگیزی و زیبایی بی‌نظیر ادبی آنهاست و هم به‌سبب حکمت‌ها و عرفانی است که در آنها موج می‌زند و هر شعری که به هر اندازه واجد این دو ویژگی باشد، در مرتبه و مقام، به آثار آن بزرگان نزدیک می‌شود. البته سبک هر شاعری نیز ویژه خود اوست و نباید توقع داشت که الزاماً همه در یک اندازه طبع‌آزمایی کرده باشند. چنان‌که فردوسی در حماسه و نظامی گنجوی در بزم‌آرایی و حافظ و سعدی در غزل و محتشم در ترکیب‌بند و هاتف در ترجیع‌بند و ... هر یک از زاویه‌ای به خلق آثار پرداخته‌اند. نکته قابل تأمل این است که در خود این آثار، آنچه به بیان شکوهمند عقاید مردم می‌پردازد، یا با احساسات پاک مردم هم‌نوا می‌گردد، به مراتب دلنشین‌تر و جاودانه‌تر است. برای مثال در دیوان شعر محتشم کاشانی انواع شعر وجود دارد، اما چرا مردم فقط ترکیب‌بند عاشورایی او را با مطلع:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

بر پارچه‌ها می‌نویسند و در مراسم عزاداری به در و دیوار می‌زنند؟

یا چرا تائیه دعبل خزاعی، شاعر اهل بیت که آن را برای امام رضا علیه السلام قرائت کرده بود؛ در هنگام بازگشت وی به سوی عراق، توسط عیاران دهان به دهان تکرار شد و حتی سبب آزادی کاروانی که شاعر در آن حضور داشت از دستبرد، قطاع‌الطریق گردید؟ از سرعت فراگیری این اثر فاخر که مورد تأیید و تشویق امام رئوف قرار گرفته - با نبودن وسائل ارتباط جمعی امروزی - شگفت‌زده می‌شویم.

این چیزی نیست جز آنکه این اشعار، آینه عقاید و احساسات پاک مردمی است که خود، نمی‌توانند آنچه را می‌دانند یا می‌خواهند به زیبایی به زبان آورند.

صالح الکوآز نیز آینه مردم عصر خویش است. در شعرهایش عقاید و احساسات شیعیان، نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن، با صداقت و صمیمیتی وصف‌ناپذیر، همراه با انواع آرایه‌های ادبی، موج می‌زند و او را از نظر لفظ و معنا از دیگران، متمایز می‌سازد. باید صالح الکوآز را با شاعران طراز اول ادب عرب سنجید و در ردیف ایشان نهاد؛ اما اینکه چرا آن شهرت نصیب او نگردیده، این معلول دو عامل است: اول آنکه آن شاعران در روزگار خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و در دربار آنان می‌زیستند و به مدح خلفای جور می‌پرداختند و لذا دربار آن خلفا به نشر آثار ایشان اهتمام داشتند. دوم اینکه اکثر آثار آن شاعران درباره عشق‌های مجازی و خواهش‌های نفسانی بود و این با مذاق مردمی که اکثریت جامعه آن روز را تشکیل می‌دادند بیشتر خوش می‌آمد.

دلیل آنچه گفتیم آن است که چرا از سید حمیری و کمیت بن زید اسدی و شاعران متعهدی مانند ایشان که در همان دوران‌ها می‌زیستند، شعر فراوانی باقی نمانده است؛ درحالی‌که این بزرگواران به کثرت شعر مشهور بودند؟

آری دلیل آن تنها و تنها تعهد و عدم وابستگی دینی و دنیوی به خلفای جور، بلکه ضدیت با ایشان است. دعبل خزاعی می‌گوید: «پنجاه سال است که چوبه دارم را بر دوش می‌کشم و کسی را نمی‌یابم که مرا بر آن بیاویزد.»^۱ و همو می‌گوید: «شصت سال است که هر روز شعری تازه سروده‌ام.»^۲ صاحب‌آغانی که ادیبی طرف‌دار خلفاست. در مورد سید حمیری می‌گوید: «در شعر او زیبایی است که کمتر کسی می‌تواند به آن برسد، اما من به سبب بدگویی او از خلفا دوست ندارم از او یاد کنم.»^۳

صالح الکوآز هم به همین دو سبب، یعنی یکی تعهدش به اهل‌بیت علیهم السلام و دیگر به جهت آنکه در قرن سیزدهم و روزگار سلطه خلفای عثمانی می‌زیست، از شهرتی درخور شأن خود برخوردار نشد. آری، اگر او هم به مدیحه‌سرایی خلفای عیاش عثمانی می‌پرداخت، امروز نامش در کنار نام شاعران درباری دیده می‌شد (باید به این مطلب افزود که خلفای عثمانی به اندازه بنی‌عباس و بنی‌امیه به شعر عربی اهمیت نمی‌دادند، زیرا نه

۱. ابن‌خلکان، *وفیات الاعیان*، ج ۲، ص ۲۶۶؛ امینی، *الغدیر*، ج ۲، ص ۳۶۹.

۲. موسوی گرمارودی، *از نجوای اندوه*، ص ۲۹.

۳. اصفهانی، *الآغانی*، ج ۷، ص ۲۴۹.

محیط زندگی آنان عربی بود و نه زبان ایشان، و چون صالح الکواز از اهالی ترکیه نبود و به زبان آنان شعر نمی‌گفت، طبیعتاً نباید انتظار داشت که شعرش از سوی عثمانی‌ها منتشر شود. دلیل دیگر اختلاف مذهب او با عثمانی‌هاست) لکن علی‌رغم بی‌اعتنایی حاکمان جور، شعر او و به‌ویژه همین قصیده‌اش در محافل شیعی دست‌به‌دست می‌گشت و ادبایی که شرح حال او را نوشته‌اند، قصیده بائیه‌اش را به‌عنوان بهترین شعر وی نقل کرده‌اند. در توضیح این مدعا مثالی می‌آوریم: در فاخر بودن ترکیب‌بند محتشم کاشانی هیچ جای تردید نیست، اما اگر محتشم این شعر را در محیطی غیر از ایران و حکومتی غیر شیعی می‌سرود، آیا به همین شهرت دست می‌یافت؟

چرا این قصیده چنین جایگاهی یافته است؟

پاسخ به این سؤال کمی مشکل است؛ زیرا اساس زیبایی شعر به عوامل متعدد لفظی و معنوی وابسته است و آنچه از مجموع آن عوامل در جان مخاطب می‌نشیند، پدرک و لایوصف است. اما شاید بتوان گفت که صالح الکواز در این شعر، علاوه بر آرایه‌های لفظی و معنوی، از آرایه تلمیح و تضمین به فراوانی استفاده کرده است؛ و اگرچه شعر او بیان واقعه جانسوز عاشورا است، اما در هر بیت با تضمین یا تلمیح آیه‌ای از آیات قرآنی، به مقایسه شهیدان کربلا با پیامبران الهی و نیز مقایسه بانوان اهل‌بیت با بانوان محترمی که در قرآن نامشان آمده، پرداخته است.

قرآن کلام مقدس الهی است و انبیای الهی چون یعقوب و یوسف و ایوب و داود و بانوانی چون مریم و هاجر، در هاله‌ای زیبا از قداست و پاکی می‌درخشند. صالح الکواز با تلمیحات زیبا و مقایسه‌ای دیدنی، نه تنها شکوه و حماسه و قداستی را که ذهن مخاطب به آن باور دارد برای امام حسین علیه السلام و خانواده و اصحابش تداعی می‌کند، بلکه بالاتر از آن را به تصویر می‌کشد.

صالح الکواز حتی در قصیده خود به‌طور مستقیم از عاشورا و امام حسین علیه السلام نام نمی‌برد و درک این مطلب را نیز به خواننده وامی‌نهد و به‌این ترتیب هر تلمیحی را با تلمیحی دیگر می‌آمیزد و کشف این لایه‌های زیباست که لذت‌بخشی قصیده را به اوج می‌رساند.

خواننده در وهله اول با شاعری چیره‌دست روبه‌رو می‌گردد که با انتخاب وزن مناسب و واژگان مسحورکننده، از اندوه خویش سخن می‌گوید؛ اما این اندوه چرا به اندوه یعقوب علیه السلام تشبیه شده است. اینجاست که تداعی داستان زیبای یعقوب و یوسف علیه السلام و عشق شورانگیز آنها به یکدیگر را به خواننده می‌فهماند که این اندوه به‌سبب هجران در یک عشق مجازی بی‌ارزش نیست، بلکه عشقی پاک و آسمانی و پیامبرانه است. اما سؤال دیگری برای خواننده پیش می‌آید که اندوه شاعر که در کمیت و کیفیت، به اندوه یعقوب تشبیه شده، برای چیست؟ در مصرع بعد، شاعر از کشته شدگانی سخن می‌گوید که در خون خود غوطه‌ورند. خواننده از خود می‌پرسد به‌راستی اینها کیستند؟ اما شاعر به همین مقدار ایهام اکتفا می‌کند تا

خواننده را وادار کند که در پی سؤال خود، ابیات بعدی را بخواند، لکن برای برتر نشان دادن اندوه خود، به مقایسه خون این کشتگان با خون دروغین در پیراهن یوسف اشاره می‌کند. باز باید خواننده داستان یوسف و توطئه برادرانش - که ناجوانمردانه او را در چاه انداختند و شبانگاه پیراهن او را که به خونی دروغین آغشته بودند، نزد یعقوب آوردند - بدانند تا به مقصود شاعر پی ببرند.

همه این لایه‌های تودرتو که یکی پس از دیگری در ذهن خواننده، چهره می‌گشاید و موجب لذتی ژرف می‌شود، همراه با آرایه‌هایی ادبی از قبیل تلمیح، تضمین، جناس، تشبیه، تمثیل و غیره است، اما صالح الکوواز از آرایه تلمیح، بیش از سایر آرایه‌ها در قصیده خود استفاده کرده و راز زیبایی جادویی قصیده او در همین است.

تلمیح چیست؟

تلمیح در لغت به معنای نگاه کردن یا اشاره کردن به چیزی است؛ و در اصطلاح علم بدیع اشاره کردن به داستانی یا ضرب‌المثلی مشهور یا آوردن اصطلاحات علمی در شعر است.^۱

فرق تلمیح با تضمین در آن است که در تلمیح به آیه‌ای یا حدیثی یا داستانی و مانند اینها اشاره می‌شود و شخص خواننده با تداعی معانی، از آن لذت می‌برد، مانند بیت اول از همین قصیده که به آیات مربوط به داستان یعقوب و یوسف اشاره دارد، بی‌آنکه عین آیات را بیاورد؛ ولی در تضمین عین آیه یا حدیث یا مَثَل مشهور آورده می‌شود، مانند این بیت از خواجه شیراز:

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه (جنات تجری تحتها الأنهار) داشت

استاد میر جلال‌الدین کزازی درباره تلمیح می‌گوید:

چشمزد یا تلمیح آرایه‌ای است درونی که سخنور با آن، سخت کوتاه، از داستانی، مَثَلی، گفته‌ای و هرچه از این‌گونه، سخن در میان می‌آورد و آن داستان یا مَثَل یا گفته را به یک‌بارگی در ذهن سخن دوست برمی‌انگیزد. چشمزد آرایه‌ای است که سخنور به یاری آن می‌تواند بافت معنایی سروده را نیک ژرفا و گران‌مایگی بخشد و دریایی از اندیشه‌ها را در کوزه‌ای تنگ از واژگان فرو ریزد. از آنجاست که سخنورانی پندارآفرین و اندیشه‌ورز چون حافظ که سروده‌های خویش را با مایه‌ها و لایه‌هایی از نگاره‌ها و انگاره‌های شاعرانه، پی‌درپی و تودرتو، ژرفی و شگرفی می‌دهند، از این آرایه بسیار بهره برده‌اند.^۲

تلمیح در ادب عربی، مصدری است از «لَمَحَ يَلْمَحُ» به معنای نگاه کردن؛ و در اصطلاح علم بدیع آن است که در میان کلام، به ضرب‌المثلی مشهور یا شعری نادر یا داستانی مشهور اشاره شود. سید علیخان معصوم

۱. معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۱۱۳۵.

۲. کزازی، بدیع (زیباشناسی سخن پارسی)، ص ۱۱۰.

مدنی تلمیح را در چهار قسم رتبه‌بندی کرده و فرموده است: «تلمیح یا آیه‌ای است یا حدیثی مشهور یا ضرب‌المثلی مشهور و یا شعری مشهور»^۱

شعر شاعران بزرگ چون حافظ، سعدی، نظامی و ... سرشار از این آرایه معنوی است. ارزش تلمیح به میزان تداعی‌ای بستگی دارد که از آن حاصل می‌شود. هر قدر داستان‌های مورد اشاره لطیف‌تر باشند، تلمیح تداعی لذت‌بخش‌تری را به وجود می‌آورند. لازمه بهره‌مندی از تلمیح آگاهی از دانسته‌ای است که شاعر یا نویسنده بدان اشاره می‌کند.

شرح حال شاعر

شاعر نامدار شیعه، شیخ صالح الکوآز ملقب به ابومهدی فرزند حاج حمزه، از اعراب قبیله (خضیرات) یکی از عشایر معروف نجد و عراق است که در سال ۱۲۳۳ ق به دنیا آمد و در سال ۱۲۹۰ ق درگذشت. وی ۵۷ سال زندگی کرد و در نجف اشرف به خاک سپرده شد. او برخلاف برادر کوچک‌ترش شیخ حمادی الکوآز که درس نخوانده بود و شعر را فقط از سر ذوق فطری می‌گفت، دارای تبخر و تخصص فراوان در دانش نحو و ادبیات عرب بود و از جهات مختلف بر اقران و ادبای هم عصر خود برتری داشت.

درباره او گفته‌اند موی محاسنش کم و گندمگون بود و شغل پدرش را که فروش کوزه، سیو و ظروف شیشه‌ای بود دنبال کرد و به همین دلیل به کوآز (کوزه فروش) معروف شد.^۲ شیخ صالح با وجود ضعف بدنی و درآمد کم، هرگز از راه شعرش نان نخورد. خطیب یعقوبی می‌گوید: «یکی از ثروتمندان از شیخ صالح خواست که ابیاتی در رثای پدر وی بسراید و در آن تاریخ وفاتش را درج نماید تا بر سنگ قبر او حک کنند. پس از آنکه شیخ صالح ابیات را می‌گوید آن شخص چهل لیره عثمانی توسط یکی از دوستان شیخ برای او می‌فرستد، اما شیخ صالح با عزت نفس تمام از پذیرش آن خودداری می‌کند»^۳

لطافت ادبی و ظرافت و پرهیزکاری و ورع و تقوا و نیکوکاری در صالح الکوآز فراهم آمده بود. مردم در یکی از مساجد نزدیک قبر جناب ابن طاووس در نماز به وی اقتدا می‌کردند و به عدالت او کمال اطمینان داشتند. شیخ صالح الکوآز از معدود شاعرانی است که بسیاری از حوادث تاریخی را در شعرش به تصریح یا تلمیح آورده که حاکی از کمال احاطه او بر تاریخ و ادبیات می‌باشد.

وی علوم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان را نزد دایی‌اش شیخ علی العذاری و شیخ حسن فلوجی و سید مهدی السید داود آموخت و علوم دینی و فقه را از سید مهدی قزوینی فرا گرفت. به همین سبب در بسیاری از اشعارش به اصطلاحات اهل منطق برمی‌خوریم که حاکی از فضل و آگاهی اوست:

۱. عکّاوی، المعجم المنصّل فی علم البلاغة (البديع و البیان و المعانی)، ص ۴۲۲.

۲. شبر، ادب الطّف أو شعراء الحسین (علیه السلام)، ج ۷، ص ۲۱۳.

۳. همان.

شارکنها بعموم الجنس و انفرادت عنهن فیما یخص النوع من نسب^۱

هنگامی که شیخ صالح الکواز درگذشت، بسیاری از بزرگان شعر و ادب در سوگ او قصیده سرودند که پیشاپیش همه می‌توان از شاعر شهیر عرب، سید حیدر حلی نام برد. سید حیدر در قصیده‌ای که در دیوان وی ثبت است می‌فرماید:

کلّ یوم یسومنی الذّهر ثکلاً ویرینی الخطوب شکلاً فشکلاً^۲

و شیخ محمد معروف به «ملاً» خطیب و ادیب مشهور در رثای او گفت:

قالوا تعز فقلت این عزائی والبین أصمی سهمه أحشائی

و می‌افزاید:

ذهب الرّدی منه بنفس مکرم و منزّه عن ربیبی و ریاء
بیکیک مسجدک الذی هو لم یزل لک فی صلاة مزهراً و دعاء^۳

از شیخ صالح سه فرزند به نام‌های شیخ مهدی و شیخ عبدالله و شیخ عبدالحسین باقی ماند.

مقام شعری صالح الکواز

از حاجی جواد بذقت، مشهورترین شاعر کربلا در عصر صالح الکواز، درباره‌ی برترین شاعری که در رثای امام حسین علیه السلام شعر گفته سؤال کردند. وی گفت کسی است که امام حسین علیه السلام را به انبیای اولوالعزم در یک بیت تشبیه کرده است و او شیخ صالح الکواز است^۴ که گفته است:

کأنّ جسمک موسی مذ هوی صعقاً و أنّ رأسک روح الله مذ رفعا

یعنی گویا جسم تو موسی است که بیهوش بر زمین افتاده است، و سر تو که بر فراز نی به آسمان رفته، عیسی روح الله است که به آسمان عروج کرده است. در این بیت به دو آیه قرآنی تلمیح شده است؛ یکی آنجا که موسی در اثر تجلی خداوند بر کوه، بیهوش بر

۱. رک به: قصیده حاضر بیت ۳۰.

۲. حلی، دیوان شعر، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳. یعقوبی، البالیات، ج ۲، ص ۸۸.

۴. شبر، ادب الطّف أو شعراء الحسین علیه السلام، ج ۷، ص ۲۱۴.

زمین افتاد «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعَقًا»^۱ و دیگری «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُذْ هَذِهِ وَارْتَقِهَا وَتَمَّتْ آيَةُ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَاذْهَبْ بِالسَّلَامَةِ عَلَيْكَ وَبِالْحَقِّ مُوَدِّعًا لِقَوْمِكَ إِنَّكَ مِنْ مَكْرَمِهِ»^۲

محافل حسینی از شعر صالح الکواز شاد می‌شدند و به شوق می‌آمدند، و برای او جایگاه ویژه‌ای در پهنهٔ ادب و آثار دینی قائل بودند؛ زیرا در شعرهایش از هنر و صنایع ادبی و وقایع تاریخی چندان بود که کمتر ادبای دیگر هم‌عصر او به آن پرداخته بودند. اینها همه، غیر از استحکام و نظم عجیب و لطافت و روانی و دقت در معانی و صور خیال است که در شعرهایش موج می‌زند. بعضی از شعرهای او را شاعران دیگر عیناً با همان وزن و قافیه استقبال کرده‌اند که نشان‌دهنده جایگاه شعر او در میان ادباست.^۳

- | | |
|--|--|
| <p>۱. لِي حُزْنٌ يَعْقُوبُ لَا يَنْفَكُ ذَا لَهَبٍ
 ۲. وَ غَلَمَةٍ مِنْ بَنِي عَدْنَانَ أَرْسَلَهَا
 ۳. وَ مَعْشَرٍ رَاوَدَتْهُمْ عَنْ نُفُوسِهِمْ
 ۴. فَأَنْعَمُوا بِنُفُوسٍ لِأَعْدِيلٍ لَهَا
 ۵. فَانظُرْ لِأَجْسَادِهِمْ قَدْ قُدَّ مِنْ قَبْلِ
 ۶. كُلِّ رَأْيٍ ضُرَّ أَيُّوبَ فَمَا رَكَضَتْ
 ۷. قَامَتْ لَهُمْ رَحْمَةُ الْبَارِي تُمَرِّضُهُمْ
 ۸. وَأَسِينَ مِنَ الْهَيْجَاءِ نَارًا وَغَى
 ۹. فَيَمَّمُوهَا وَفِي الْإِيمَانِ بَيْضٌ ضَبًّا
 ۱۰. تَهْتَشُّ فِيهَا عَلَى آسَادٍ مَعْرَكَةٍ
 ۱۱. إِذَا انْتَضَوْهَا بِجَمْعٍ مِنْ عَدُوِّهِمْ
 ۱۲. وَ مُوَلِّجِينَ نَهَارَ الْمَشْرِفِيَةِ فِي
 ۱۳. وَرَازِقِي الطَّيْرِ مَا شَاءَتْ فَوَاضِبُهُمْ
 ۱۴. وَ مُبْتَلِينَ بِنَهْرِ مَا لِوَارِدِهِ
 ۱۵. فَلَنْ تَبْلُ وَلَا فِي عَرْفَةِ أَبْدَأُ
 ۱۶. حَتَّى قَضُوا فَعَدَا كُلُّ بِمَصْرَعِهِ
 ۱۷. فَلَيْبِكِ (طالوت) حُزْنًا لِلْبَقِيَةِ مَنْ
 ۱۸. أَضْحَى وَكَانَتْ لَهُ الْأَمْلَاكُ حَامِلَةً
 ۱۹. يَرْنُو إِلَى (النَّاشِرَاتِ) الدَّمْعَ طَاوِيَةً
 ۲۰. وَ (الْعَادِيَاتِ) مِنَ الْفُسْطَاطِ ضَابِحَةً</p> | <p>لِصَّرَعٍ نُصِبَ عَيْنِي لَا الدَّمِ الْكَذِبِ
 لِلجِدِّ وَالذُّهَى فِي الْحَرْبِ لَا اللَّعِبِ
 بَيْضُ الضُّبَا غَيْرُ بَيْضِ الْخُرْدِ الْعُرْبِ
 حَتَّى أُسَيْلَتْ عَلَى الْخِرْصَانِ وَالْقُضْبِ
 أَعْضَاؤُهَا لَا إِلَى الْقُمْصَانِ وَالْأُهْبِ
 رَجُلٌ لَهُ غَيْرَ حَوْضِ الْكَوْثَرِ الْعَذْبِ
 جَرَحِي فَلَمْ تَدْعُهُمْ لِلْجِلْفِ وَالْغَضْبِ
 فِي جَانِبِ الطَّفِّ تَرْمِي الشُّهْبِ بِالشُّهْبِ
 وَمَا لَهُمْ غَيْرُ نَصْرِ اللَّهِ مِنْ إِرْبِ
 هَشَّ الْكَلِيمِ عَلَى الْأَغْنَامِ لِلْعُشْبِ
 فَالْهَامُ سَاجِدَةٌ مِنْهَا عَلَى التُّرْبِ
 لَيْلُ الْعَجَاجَةِ يَوْمَ الرَّوْعِ وَالرَّهْبِ
 مِنْ كُلِّ شَيْلٍ مِنَ الْأَعْدَاءِ مُقْتَضِبِ
 مِنَ الشَّهَادَةِ غَيْرُ الْبُعْدِ وَالْحُجْبِ
 مِنْهُ غَلِيلٌ فُؤَادٍ بِالظَّمَا عَطِيبِ
 سَكِينَةً وَسَطَ تَابُوتٍ مِنَ الْكُثْبِ
 قَدْ نَالَ (داؤد) فِيهِ أَعْظَمَ الْعَلْبِ
 مُقِيدًا فَوْقَ مَهْزُولٍ بِبَلَا قَتَبِ
 أَضْلَاغُهُنَّ عَلَى جَمْرِ مِنَ النَّوَبِ
 وَ (المُورِيَاتِ) زِنَادِ الْحُزْنِ فِي لَهَبِ</p> |
|--|--|

۱. و همین‌که پروردگارش بر آن کوه تجلی کرد آن را با خاک یکسان ساخت و موسی بیهوش افتاد. (اعراف (۷): ۱۴۳)
 ۲. خداوند فرمود: ای عیسی من بازگیرنده تو و فرابرنده تو، سوی خویش و رهایی‌بخش تو از گروه کافرانم. (آل عمران (۳): ۵۵)
 ۳. شبّر، ادب الطّف أو شعراء الحسين ﷺ، ج ۷، ص ۲۱۵.

۲۱. و (المُرسلات) من الأَجْفانِ غَبَرَتْهَا
 ۲۲. و (الذَّارِيَاتِ) تُرَاباً فَوْقَ أَرْضِهَا
 ۲۳. وَ رَبُّ مُرْضِعَةٍ مِنْهِنَّ قَدْ نَظَرَتْ
 ۲۴. تَشْوَطُ غَنَهُ وَ تَأْتِيهِ مَكَابِدَةٌ
 ۲۵. فَقَيْسَ (بِهَاجِرِ) (إِسْمَاعِيلِ) أَحْزَنَهَا
 ۲۶. وَمَا حَكَّتْهَا وَلَا (أُمَّ الْكَلِيمِ) أَسَى
 ۲۷. هَذَى إِلَيْهَا ابْنَهَا قَدْ عَادَ مُرْتَضِعاً
 ۲۸. فَأَيْنَ هَاتَانِ مِمَّنْ قَدْ قَضَى عَطْشاً
 ۲۹. بَلْ أَبٌ مُذْ أَبٌ مَقْتُولاً وَ مُنْتَهِلاً
 ۳۰. شَارَكْنَهَا بِعُمُومِ الْجِنْسِ وَ انْفَرَدَتْ
 ۳۱. كَانَتْ تُرَجِّى عِزَاءً فِيهِ بَعْدَ أَبٍ
 ۳۲. فَأَصْبَحَتْ بِنَهَارٍ لَا ذُكَاءَ لَهُ
 ۳۳. وَصَبِيَّةٌ مِّنْ بَنَى الزَّهْرَاءِ مُرْتَقِيَةً
 ۳۴. كَأَنَّ كُلَّ فَوْادٍ مِنْ غَدُوهُمْ
 ۳۵. لَيْتَ الْأَلَى أَطْعَمُوا الْمَسْكِينَ قُوتَهُمْ
 ۳۶. حَتَّى أَتَى (هَلْ أَتَى) فِي مَدْحِ فَضْلِهِمْ
 ۳۷. يَرُونَ بِالطَّفِّ آيَتاً لَهُمْ أُسِرَتْ
 ۳۸. وَأَرُوسٍ سَائِرَاتٍ بِالرَّمَّاحِ رَمَى
 ۳۹. تَرَى نُجُوماً لَدَى الْأَفَاقِ سَائِرَةً
 ۴۰. كَوَاكِبٍ فِي سَمَاءِ الْهَيْجَاءِ ثَابِتَةً
 ۴۱. لَمْ أَدْرِ وَالسَّمْرُ مُذْ نَاءَتْ بِهَا اضْطَرَبَتْ
 ۴۲. لَأَغْرُوَ إِنْ هَزَّهَا تِيَّةٌ غَدَاةٌ غَدَتْ
 ۴۳. وَأَنْ تُرَعَّ فَلَيْمًا وَشَكَأَ لَهُ نَظَرَتْ
 ۴۴. وَكَيْفَ لَمْ تَضْطَرِبِ وَالْحَامِلُونَ لَهَا
 ۴۵. لِعُظْمٍ مَا شَاهَدُوا يَوْمَ الطُّفُوفِ، فَهُمْ
 ۴۶. بُعْدًا لِقُومٍ أَبَادُوا خِصْبَ رَبْعِهِمْ
 ۴۷. وَالْقَاتِلِينَ لِسَادَاتٍ لَهُمْ حَسَدًا
 ۴۸. وَالْفَضْلُ أَقَّةٌ أَهْلِيهِ، وَ يَوْسُفُ فِي
 ۴۹. وَصَفْوَةُ اللَّهِ لَمْ يَسْجُدْ لَهُ حَسَدًا
 ۵۰. يَا سَادَتِي يَا بَنِي الْهَادِي وَ مَنْ لَهُمْ
 ۵۱. نَدَبَتْكُمْ فَأَجِيبُونِي، فَلَسْتُ أَرَى
- و (النَّازِعَاتِ) بُرُوداً فِي يَدِ السَّلْبِ
 حُزْناً لِكُلِّ صَرِيحٍ بِالْعَرَا تَرِبِ
 رَضِيْعَهَا فَاحِصَ الرَّجْلَيْنِ فِي التَّرِبِ
 مِنْ حَالِهِ وَظَمَاهَا أَعْظَمَ الْكُرْبِ
 مَتَى تَشْطُ غَنَهُ مِنْ حَرِّ الظَّمَا تَوْبِ
 غَدَاةٌ فِي الْيَمِّ أَلْقَتْهُ مِنَ الطَّلَبِ
 وَ هَذَاهُ قَدْ سُقِيَ بِالْبَارِدِ الْعَذْبِ
 رَضِيْعَهَا وَنَأَى عَنْهَا وَلَمْ يَوْبِ
 مِنْ نَحْرِهِ بِدَمٍ كَالغَيْثِ مُنْسَكِبِ
 عَنْهُنَّ فِيمَا يَخْصُ النَّوْعُ مِنْ نَسَبِ
 لَهُ فَلَمْ تَحْظْ بِأَبْنٍ لَا وَلَا بِأَبِ
 وَبَاتَتْ اللَّيْلَ فِي جَوْ بِلا شُهْبِ
 بِالْحَبْلِ بَيْنَ بَنَى حَمَالَةَ الْحَطَبِ
 صَخْرُ بَنٍ حَرْبٍ غَدَا يَفْرِيهِ بِالْحَرْبِ
 وَ تَالِيهِ وَهُمْ فِي غَايَةِ الشَّعْبِ
 مَنْ الْإِلَهَ لَهُمْ فِي أَشْرَفِ الْكُتُبِ
 يَسْتَصْرِخُونَ مِنَ الْأَبَاءِ كُلِّ أَبِي
 مَسِيرُهَا عُلَمَاءُ النُّجْمِ بِالْعَطَبِ
 غَيْرَ الَّتِي عُهِدَتْ بِالسَّبْعَةِ الشُّهْبِ
 سَارَتْ، وَلَكِنْ بِأَطْرَافِ الْقَنَا السَّلْبِ
 مِنْ شِدَّةِ الْخَوْفِ أَمْ مِنْ شِدَّةِ الطَّرِبِ
 مَشَارِقاً لِبُدُورِ الْعِزِّ وَالْحَسَبِ
 مِنْ حَطَّهَا بِصُدُورِ الْقُومِ وَاللَّبَبِ
 لَمْ يَبْقَ مِنْهَا فَوْادٌ غَيْرَ مُضْطَرِبِ
 يَرُونَهُ فِي بَعِيدِ الْعَهْدِ عَنْ كَتَبِ
 فَأَصْبَحُوا بَعْدَهُمْ فِي مَرَبِعِ جَدِبِ
 عَلَى غَلَى الشَّرْفِ الْوَضَّاحِ وَالْحَسَبِ
 غِيَابَةَ الْجُبِّ لَوْلَا الْفَضْلُ لَمْ يَغِبِ
 إِبْلِيسُ لَمَّا رَأَى مِنْ أَشْرَفِ الرَّتَبِ
 بَثَى وَ حُزْنِي إِذَا مَا ضَاقَ ذَهْرِي بِي
 سِوَاكُمْ مُسْتَجِيباً صَوْتِ مُنْتَدِبِ

۵۲. فَأَنْتُمْ كَاشِفُوا الْعَاثِرَ، وَ عِنْدَكُمْ صِدْقُ الْأَمَانِي فَلَمْ تَكْذِبْ وَلَمْ تَخْبِ
۵۳. أَلَسْتُمْ جَعَلَ الْبَارِي بِمَنْكُمْ رِزْقَ الْخَلَائِقِ مِنْ عَجْمٍ وَ مِنْ عَرَبٍ!
۵۴. بَلْ أَنْتُمْ سَبَبٌ بِالْعَرْشِ مُتَّصِلٌ لِكُلِّ ذِي سَبَبٍ أَوْ غَيْرِ ذِي سَبَبٍ

ترجمه قصیده

۱. اندوهی چون اندوه یعقوب، پیوسته در دلم شعله‌ور است؛ اما نه برای خون دروغین، بلکه برای کسانی که در برابر دیدگانم به خاک و خون غلتیدند.
۲. برای جوانانی عدنانی که پدرشان آنان را برای جهاد به میدان جنگ فرستاد، نه برای بازی کردن به صحرا.
۳. آنان که شمشیرهای تابناک به رویشان آغوش گشود، نه زنان سپیدروی زیبا.
۴. همان کسانی که جان‌های بی‌نظیر خود را به خدا بخشیدند، تا آنکه جان‌هایشان در میان شمشیرها و نیزه‌ها از تن جدا شد.
۵. به اجسادشان نگاه کن و بین که بدن آنان - نه پیراهن و لباس‌هایشان - از پیش‌رو با شمشیر شکافته است.
۶. همگی چون ایوب علیه السلام آسیب دیدند، ولی قدم‌های استوارشان جز به‌سوی حوض کوثر، به‌سوی دیگر متمایل نشد.
۷. و آنگاه که زخمی شدند، این رحمت خداوند بود که به پرستاری از ایشان پرداخت. بنابراین، مجبور نشدند که با خشم، سوگندی یاد کنند.
۸. در کربلا چنان به جهاد روی آوردند، و چنان به آتش جنگ مانوس بودند که شهاب‌های ایجادشده از شمشیرهایشان شهاب‌های آسمان را تحت‌الشعاع قرار می‌داد.
۹. به‌سوی جهاد شتافتند درحالی که شمشیرهای درخشان خود را به‌دست گرفته و جز یاری خداوند آرزویی نداشتند.
۱۰. با شمشیرهایشان سر شیران بیشه جنگ را، چنان از تن جدا کرده و بر زمین می‌ریختند که گویی موسی علیه السلام با چوب دستی خود از درختان برای گوسفندانش برگ می‌ریزد.
۱۱. آری آنان چنان‌اند که اگر میان گروهی از دشمنان شمشیر کشند، سرهای دشمنان، روی خاک به سجده می‌افتد.
۱۲. صحنه کارزار از غبار گیرودار، چون شب دیجور گردیده و آفتاب شمشیرهای بنی‌هاشم در آن عرصه هولناک، از میان تاریکی‌ها طلوع کرده است.
۱۳. شمشیرهایشان تا می‌توانست از پاره پاره‌های بدن دشمنان خدا، برای پرندگان خوراک فراهم ساخت.
۱۴. و در کربلا به رودخانه‌ای امتحان شدند که هرکس از آب آن می‌نوشید، از شهادت دور و محبوب می‌گردید.

۱. صالح الکواز، دیوان الشیخ صالح الکواز، ص ۲۷ - ۲۴.

۱۵. کام خشک و ملتهب آنان، حتی به یک جرعه از آن آب هم مرطوب نشد.
۱۶. تا آنکه همگی شهید شدند و هریک سکینه‌ای از خداوند شدند، در تابوتی که از جنس رمل‌های تافته بود نه از چوب.
۱۷. بگذار طالوت هم بر بقیه بگیرد و بازمانده‌ای که داود با آن پیروزی را به‌دست آورد.
۱۸. آن بازمانده‌ای که فرشتگان پیش از این، او را بر سر دست‌هایشان می‌بردند، اکنون بر شتر بی‌جهاز با دست‌های بسته اسیر است.
۱۹. چشمش از دیدن بانوانی که اشک‌هایشان سرازیر شده و سینه‌هایشان به‌جای قلب، کانونی از آتش شعله‌ور از فاجعه را در خود گرفته، خیره مانده است.
۲۰. بانوانی که از خیمه‌گاه، نفس‌زنان و دوان‌دوان می‌گریزند و جرقه‌های اندوه و غم، از داخل آتش قلب‌هایشان می‌جهد.
۲۱. بانوانی که از ابر پلک‌های خود، پیاپی باران اشک جاری کرده‌اند و دزدان، پوشش حجابشان را از آنان با قساوت جدا می‌کنند.
۲۲. بانوانی که از اندوه بر کشتگان برهنه، بر خاک افتاده و خاک‌آلود، خاک بر سر می‌فشانند.
۲۳. چه‌بسا زن شیردهنده‌ای از ایشان، کودک شیرخوارش را می‌بیند که از تشنگی با پاهای کوچکش خاک را می‌خراشد.
۲۴. با رنج از کودکش دور می‌شود و باز نزد او برمی‌گردد، درحالی‌که از رنج کشیدن فرزند و تشنگی خویش، بالاترین اندوه‌ها را در جان خود دارد.
۲۵. گویا که هاجر است که برای اسماعیل علیه السلام محزون شده است، آنگاه که از چیرگی تشنگی از او دور می‌شود و بلافاصله باز به‌سویش برمی‌گردد.
۲۶. این اندوه حتی با اندوه مادر موسی علیه السلام نیز، آن هنگام که دشمنان در جستجوی موسی علیه السلام بودند و مادرش او را به دریا انداخت، برابر نیست.
۲۷. موسی علیه السلام به آغوش مادر بازگردانده شد و شیر او را نوشید، و فرزند آن دیگری (اسماعیل علیه السلام) از آب سرد و زلال سیراب شد.
۲۸. مادر آن کودکان کجا و مادر این کودک (علی‌اصغر علیه السلام) کجا؟ کودکی که با تشنگی شهید شد و از آغوش مادر دور گردید و هرگز بازنگشت.
۲۹. آری بازگشت، اما وقتی که کشته شده و از باران سرشار خون گلویش، سیراب شده بود.
۳۰. هاجر و مادر موسی علیه السلام در جنس مصیبت با رباب مشترکند، ولی نوع مصیبت، رباب را در میان آنان بی‌نظیر ساخته است.

۳۱. این زن امیدوار بود که کودکش موجب تسلائی او بعد از شهادت پدرش باشد، ولی نه از فرزند نصیبی یافت و نه از پدر.
۳۲. و چنین گردید که او در روز، بی‌خورشید ماند و در شب، بی‌ستاره.
۳۳. اندوهگینیم به‌خاطر فرزندان از زهرای اطهر علیها السلام که طناب اسارت بر گردنشان بسته شده و در محاصره فرزندان (حمالة الحطب) هستند.
۳۴. در سنگدلی گویا دل دشمنان آنها، چون دل (صخر بن حرب) پر از کینه بود، تا جایی که می‌خواست از غیظ پاره‌پاره شود.
۳۵. ای کاش! کسانی که در وقت افطار، به مسکین و یتیم و اسیر طعام ناچیز خود را دادند، درحالی‌که خودشان در نهایت گرسنگی بودند؛
۳۶. تا آنکه سوره (هل أتى) از جانب خدا در شریفترین کتاب الهی در مدح آنان نازل شد؛
۳۷. می‌دیدند که در صحرای طف (کربلا)، یتیمانشان به اسارت گرفته شده‌اند، درحالی‌که فریاد می‌زنند و از پدران آزاده خود که زیر بار ظلم نرفتند، کمک می‌طلبند.
۳۸. اندوهگینیم برای سربهایی که بر نیزه‌ها در حرکتند، و مسیر آنها منجمان را به حیرت و عجز واداشته است.
۳۹. آنها ستاره‌هایی را می‌بینند که در افق حرکت می‌کنند و غیر از هفت ستاره شناخته شده هستند.
۴۰. ستاره‌هایی که در آسمان جنگ ثابت بودند، و اینک به‌وسیله نیزه‌ها به حرکت درآمده و سیاره گشته‌اند.
۴۱. نمی‌دانم نیزه‌ها وقتی که از عظمت سرها به جلو یا عقب متمایل می‌شوند، از شدت ترس است یا از زیادی غرور؟
۴۲. البته عجیب نیست اگر این نیزه‌ها از شدت غرور به اهتزاز درآمده باشند، زیرا جایگاه طلوع ماه‌های عزت و نجابت گشته‌اند.
۴۳. و اگر اهتزازشان از هراس باشد، باز هم بعید نیست؛ زیرا اندکی قبل دیده‌اند که صاحبان این سرهای ماه‌سیما به سینه‌ها و گلوگاه‌های دشمن چگونه نیزه می‌زدند.
۴۴. چگونه این نیزه‌ها نلرزند، درحالی‌که قلب حمل‌کنندگان آنها از تپش شدید اضطراب، هنوز نایستاده است.
۴۵. این لرزش قلب‌ها از هول چیزهایی است که در روز جنگ طف مشاهده کرده‌اند که هرچه از آن بگذرد و دور شوند، باز هم آن را نزدیک خود می‌یابند.
۴۶. نفرین باد بر قومی که بوستان سرسبز سرزمینشان را نابود کردند و آنگاه خود در کویر ماندند.
۴۷. نفرین باد بر کسانی که پیشوایان خود را از حسدی که به شرف بلند و نجابت آشکار آنان داشتند، کشتند.
۴۸. آری فضل، آفت صاحبان فضیلت است. یوسف اگر دارای فضیلت نبود در چاه نمی‌افتاد.
۴۹. آدم برگزیده خدا بود و ابلیس از روی حسد به بلندی شرف و مقام او سجده نکرد.

۵۰. ای سروران من، از فرزندان پیامبر ﷺ ای کسانی که اندوه و حزن خود را هنگام دلتنگی از روزگار با آنان در میان می‌گذارم.

۵۱. از شما یاری می‌جویم پس پاسخم دهید، زیرا من کسی جز شما را برآورنده حاجت خویش نمی‌بینم.

۵۲. شما برطرف‌کننده گرفتاری‌ها هستید و آرزوهای راستین را برآورده می‌کنید و کسی از نزد شما بدون روا شدن حاجت، باز نمی‌گردد و مأیوس نمی‌شود.

۵۳. آیا شما آنان نیستید که خداوند رزق آفریدگان را به برکت شما نازل می‌کند؟

۵۴. آری خداوند شما را وسیله اتصال مردم به سوی خدا قرار داده، چه آنان که دارای وسیله‌اند و چه آنان که وسیله‌ای ندارند.

شرح قصیده

۱. لِي حُزْنُ يَعْقُوبَ لَا يَنْفَكُ ذَا لَهَبٍ لِيضْرَعُ نُصَبَ عَيْنِي لَا الدَّمِ الْكَذِبِ

اشاره‌ای است به آیه ۱۸ سوره یوسف ﷺ «وَجَاؤُوا وَا عَلَى قَمِيصِهِ بَدْمٍ كَذِبٍ» و خونی دروغین را بر پیراهن او آوردند. برادران یوسف پس از آنکه وی را در چاه انداختند، پیراهن او را با خون دروغینی (خون گوسفند) آغشتند و نزد یعقوب ﷺ آوردند و گفتند این پیراهن خونی یوسف است که گرگ او را خورد.

یعقوب فرزند اسحاق و نوه ابراهیم ﷺ است. او را به جهت شدت عبادت، اسرائیل (بنده خدا) و فرزندان وی را بنی اسرائیل می‌گفتند. یعقوب دوازده پسر داشت که تمام شاخه‌های بنی اسرائیل به ایشان منتهی می‌گردد. داستان او و انبیای از نسل او دست‌مایه اصلی حکایات عهد عتیق (تورات) و عهد جدید (انجیل) است. اگرچه حکایات تاریخی بنی اسرائیل و از جمله داستان یوسف در کتاب مقدس دستکاری شده، اما در مواردی با آنچه در قرآن آمده شباهت‌های فراوان دارد.^۱

داستان یعقوب و فرزندش یوسف، چنان زیبا و تأثیرگذار است که ذهن و زبان بسیاری از عارفان و شاعران بزرگ را به خود مشغول کرده و برخی از عبارات ایشان از امثال سائره^۲ گردیده است؛ سعدی می‌گوید:

گرش ببینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را^۳

و نیز حافظ می‌فرماید:

۱. کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، باب سی و هفتم، ص ۸۲ - ۵۷.

۲. جمله مختصری است به نظم یا نثر که مشتمل بر پند و اندرز، دستور یا قاعده اخلاقی خاصی بوده و به صورت مثل بین مردم رایج گردیده است. ضرب‌المثل‌های رایج بین مردم.

۳. کلیات سعدی، غزل ۵، ص ۳۰۷.

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور^۱

شاعر، اندوه خود را با یعقوب علیه السلام تشبیه کرده است؛ با این تفاوت که اگر یعقوب برای شایعه دروغ قتل یکی از فرزندان چنان اندوهگین بود که چشمان خود را از دست داد - با آنکه می دانست که او را نکشته اند - پس شاعر برای قطعه قطعه شدن جمعی از فرزندان رشید رسول خدا علیهم السلام که در کربلا به خاک و خون غلتیدند چه باید بکند؟

شاید شاعر در بیان این اندوه به روایتی نظر داشته که در آن آمده است: امام زین العابدین علیه السلام پس از واقعه کربلا تا هنگام شهادتش پیوسته گریان بود. به او گفتند ای پسر پیامبر خدا علیهم السلام از بس گریستی، خود را هلاک کردی، قدری خودداری کن. فرمود: وای بر شما! یعقوب دوازده پسر داشت و تنها یکی از ایشان را گم کرد و حال آنکه می دانست او زنده است، آنقدر گریه کرد که چشمانش نابینا گردید؛ من چگونه گریه نکنم درحالی که هجده نفر از خاندان مرا در برابر چشمم کشتند که به خدا قسم برای هیچ کدام آنها در روی زمین مثل و مانندی نبود.^۲

۲. و غَلَمَةٍ مِنْ بَنِي عَدْنَانَ أَرْسَلَهَا لِلجِدِّ وَالذُّهَاءِ فِي الحَرْبِ لَا اللَّعِبِ

نسب رسول خدا علیهم السلام به عدنان می رسد که از اولاد اسماعیل فرزند بزرگتر ابراهیم علیه السلام است. بنابراین، اولاد پیغمبر علیه السلام که در کربلا شهید شدند، عدنانی هستند. درحقیقت شاعر می خواهد بگوید: اگر بنی اسرائیل اولاد حضرت ابراهیم اند و این برای ایشان شرافت است، آل محمد علیهم السلام نیز از اولاد ابراهیم اند، با این شرافت برتر که جدشان اسماعیل ذبیح الله است و بین اسماعیل و امام حسین علیه السلام در ذبیح بودن ایهام زیبایی است. همچنین این بیت به آیه ۱۲ سوره یوسف اشاره دارد: «أَرْسَلَهُ مَعًا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ برادران یوسف به پدرشان یعقوب گفتند: فردا او را با ما بفرست تا بگردد و بازی کند و ما نیک نگهدار او خواهیم بود.» شاعر می گوید اگر یعقوب فرزندش یوسف را برای بازی و سلامتی فرستاد، اما فرزندان رسول خدا علیهم السلام برای جهاد با دشمن و کشته شدن فرستاده شدند.

(در این بیت با استفاده از واژه های حرب و لعب از آرایه ادبی تضاد استفاده شده است)

۳. و مَعْشَرٍ رَاوَدَتْهُمْ عَنْ نَفُوسِهِمْ
بَيْضُ الضُّبَابِ غَيْرُ بَيْضِ الخُرَدِ العُرْبِ
۴. فَأَنْعَمُوا بِنُفُوسٍ لِاعْدِيلِ لَهَا
حَتَّى أَسِيلَتْ عَلَى الخِرْصَانِ وَالقُضْبِ

۱. دیوان حافظ، ص ۲۵۵.

۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، ح ۳۰۷، ص ۲۱۳.

در قرآن آمده کاروانی که از کنار چاه می‌گذشت، به طلب آب، دلو در چاه افکندند و یوسف بیرون آمد. آنها او را به‌عنوان برده در مصر به قیمتی ناچیز فروختند و عزیز مصر او را خرید. یوسف در قصر عزیز مصر بالید و به سن جوانی رسید و چون زیبایی شگفت‌انگیزی داشت، همسر عزیز مصر، دل در او بست، ولی یوسف که به عنایت ربّانی معصوم بود، از او دوری می‌جست. لاجرم روزی همسر عزیز مصر او را به قصر خواست و درها را بست و وی را به خود خواند.

قرآن در آیه ۲۳ سوره یوسف به این مطلب اشاره دارد: «وَرَأَوْنَاهُ الَّذِي هُوَ فِي بَيْتِنَا عَنْ نَفْسِهِ وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ...» و آن زن که یوسف در خانه‌اش بود از او کام خواست و درها را بست و گفت: پیش آی که از آن توأم.»

شاعر می‌گوید: اگر زلیخا که زنی زیبا بود، یوسف را به خویش خواند و برایش آغوش کامجویی گشود، ولی در کربلا شمشیرهای تابناک و سپید، فرزندان رسول خدا ﷺ را به خویش خواندند و بر آنها آغوش مرگ گشودند.

۵. فَاَنْظُرْ لِاجْسَادِهِمْ قَدْ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ اَعْضَاؤُهَا لَا اِلَى الْقَمْصَانِ وَالْاَهْبِ

یوسف که به نیروی نبوت، برهان الهی را می‌نگریست، از چنگ زلیخا گریخت و به‌سوی در شتافت، اما زلیخا پیراهن یوسف را از پشت کشید و پیراهن پاره شد.

قرآن در آیه ۲۵ همین سوره می‌فرماید: «وَأَسْتَبَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ؛ و هر دو به‌سوی در پیش تاختند و زن، پیراهن او را از پشت درید.»^۱

شاعر می‌گوید، اگر پیراهن یوسف ﷺ برای کامجویی زلیخا از پشت دریده شد، اما نگاه کن به جوانان هاشمی که نه لباس هایشان، بلکه اجسادشان همه از پیش‌رو با شمشیرهای آخته، پاره پاره گردیده است؛ زیرا آنان هرگز پشت به دشمن نکرده و فرار نمی‌کنند.

۶. كُلُّ رَأَى ضُرَّ أَيُّوبَ فَمَا رَكَضَتْ رَجُلٌ لَهُ غَيْرَ حَوْضِ الْكَوْثَرِ الْعَذِيبِ

این بیت به داستان ایوب ﷺ اشاره دارد.

ایوب از انبیای بنی‌اسرائیل است که شرح احوال او در عهد عتیق^۲ و در قرآن کریم آمده است. شاعر دلاوران خداجوی کربلا را در تحمل زخم‌ها و آسیب‌ها، با ایوب ﷺ مقایسه کرده، با این تفاوت که اگر ایوب ﷺ از چشمه‌ای در دنیا برای رهایی از آلام خویش بهره‌مند گردید. اما خداجویان کربلا جز از چشمه

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۰۸.

۲. کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب ایوب، ص ۸۲۹ - ۷۸۵.

کوثر بهشت که برترین چشمه‌هاست و جز از کف ساقی ولایت یعنی حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام نوشیدند. اشاره به آیه ۴۲ از سوره ص است: «أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ؛ بدو گفتیم با پای خود بر زمین بکوب، اینک شستنیگاهی سرد و نوشیدنی‌یی (نوشین).»

نام یا سرگذشت ایوب در چندین سوره از قرآن آمده است: در سوره نساء آیه ۱۶۳، در سوره انعام آیه ۸۴ تنها به ذکر نام او در ردیف پیامبران دیگر اکتفا شده که مقام نبوت او را تثبیت و تبیین می‌کند، برخلاف تورات کنونی که او را در زمره پیامبران نشمرده، بلکه بنده‌ای متمکن و نیکوکار، دارای اموال و فرزندان بسیار می‌داند. در سوره انبیاء آیات ۸۳ و ۸۴ توضیح کوتاهی درباره زندگی او آمده، اما در آیات مورد بحث از «سوره ص» مشروح‌تر از هر جای دیگر قرآن، شرح حال او ضمن چهار آیه بیان شده است.

۷. قَامَتْ لَهُمْ رَحْمَةٌ الْبَارِي تُمْرَضُهُمْ جَرَحِي قَلَمٌ تَدْعُهُمْ لِلْجِلْفِ وَالْغَضَبِ

به آیه ۴۴ از سوره ص اشاره دارد: «وَأَخَذَ بِبِدِكَ ضَغْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْتِثْ أَثَا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا...؛ و دسته‌ای گیاه در کف بگیر و با آن (یک‌بار همسرت را) بزن و سوگند مشکن، به‌راستی ما او را شکیبایافتیم ...». در داستان ایوب آمده که چون گرفتار بلا گردید، همه، بجز همسرش او را ترک کردند. اتفاقاً روزی همسر وی نیز به غیر عمد او را آزرده ساخت. ایوب قسم یاد کرد که چون بهبود یابد، وی را صد ضربه چوب زند، اما بعداً متوجه شد که خطای وی عمدی نبوده است؛ پس خداوند به او فرمود که صد چوب نازک را دسته کرده و با آن یک‌بار او را بزند تا قسم خود را نشکند.^۱ شاعر می‌گوید: اگر ایوب به‌سبب بلا قسم یاد کرد؛ شهدای کربلا بالای سخت‌تری را تجربه کردند، اما سوگندی نخوردند.

۸. وَأَنْسِينَ مِنَ الْهَيْجَاءِ نَارَ وَغَى فِي جَانِبِ الطَّفِّ تَرْمِي الشُّهْبَ بِالشُّهْبِ

این بیت به آیه ۱۰ از سوره طه اشاره دارد: «إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ؛ آن هنگام که آتشی دید. به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید، من آتشی دیدم باشد که از آن شعله‌ای بیاورم یا با آتش رهنمودی بیابم.» شاعر می‌گوید: جوانان هاشمی عظمت جهاد در راه خدا را از دور می‌نگریستند، سپس بی‌محابا چون موسی که در طلب نور بر آمد، در طلب جهاد برآمدند و در این راه چنان کوشیدند که برق شمشیرهایشان، چون شهاب‌های آسمان درخشنده بود.

۹. فَيَمَّمُوهَا وَفِي الْأَيْمَانِ بَيْضٌ ضَبًّا وَمَا لَهُمْ غَيْرُ نَصْرِ اللَّهِ مِنْ إِرْبٍ

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۲۹۴.

اشاره است به آیه ۱۷ و ۱۸ سوره طه: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى قَالَ هِيَ عَصَايَ؛ و آن چیست در دست راست تو ای موسی؟ گفت: چوب دست من است ...»

شاعر شمشیرهای شهدای کربلا را به عصای موسی تشبیه کرده است. عصای موسی، معجزه رسالت او بود و توانست با آن، بر فرعون و سپاهیان غلبه کند و شمشیرهای شهدای کربلا، توانست اسلام واقعی را به همه تاریخ نشان دهد و انحراف را از دین رسول خدا ﷺ بزداید. همان گونه که امام حسین ﷺ فرمود که برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده است.

۱۰. تَهَشُّ فِيهَا عَلَى آسَادِ مَعْرَكَةٍ هَشَّ الْكَلِيمِ عَلَى الْأَغْنَامِ لِلْعُشْبِ

این بیت به آیه ۱۸ سوره طه اشاره دارد: «قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأُشُّهُ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى؛ گفت: چوب دست من است که بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌ریزم و مرا بدان نیازهایی دیگر است.»

شاعر می‌گوید: اگر موسی ﷺ از عصای خود حوائج مختلف می‌جست، اما جوانان هاشمی و اصحاب کربلا از شمشیری که به کف گرفته بودند، تنها یک حاجت می‌طلبیدند و آن، رضای خداوند بود و بس. و اگر موسی ﷺ با چوب دستی خود برای گوسفندان از درخت برگ می‌ریخت، این مجاهدان با شمشیر خود سر دشمنان خدا را چون برگ روی زمین می‌ریختند.

۱۱. إِذَا انْتَضَوْهَا بِجَمْعٍ مِنْ غَدَوْتُهُمْ قَالَهُمْ سَاجِدَةٌ مِنْهَا عَلَى التُّرْبِ

اشاره به آیه ۶۹ و ۷۰ سوره طه است: «وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ ... فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا؛ پروردگار فرمود: و آنچه در کف داری بیفکن ... آنگاه جادوگران از سجده ناگزیر شدند.»

در داستان موسی آمده است که خداوند موسی و هارون را به سوی فرعون فرستاد ... موسی فرعون را به سوی حق دعوت کرد. فرعون گفت: «ای موسی! آیا نزد ما آمده‌ای که ما را با جادوی خویش از سرزمین مان بیرون برانی؟! ما نیز جادویی مانند آن برای تو می‌آوریم، پس در جایگاهی هموار میان ما و خود وعده‌ای بگذار که در آن نه ما خلاف ورزیم و نه تو. گفت: وعده ما با شما روز جشن آرایش، و آنکه مردم در روز روشن گردآوری شوند. آنگاه فرعون بازگشت و همه تدبیر خود را فراهم آورد، سپس (به وعده‌گاه) آمد. موسی به آنان گفت: «وای بر شما! بر خدا دروغی نندید که شما را با عذابی نابود کند و هرکس که دروغ بافد، نومید خواهد شد. آنها در کارشان میان خویش به کشمکش برخاستند؛ و نهانی به رازگویی پرداختند. گفتند: بی‌گمان این دو جادوگرند، برآند تا شما را با جادویشان از سرزمین تان بیرون برانند و آئین برتر شما را از میان ببرند!

پس در تدبیرهای تان همداستان شوید، سپس در یک صف درآیید که امروز هرکس برتری یابد، رستگار است. (ساحران) گفتند: «ای موسی! یا باید تو بیفکنی یا ما نخستین کسی باشیم که می‌افکند. گفت: (خیر) بلکه شما بیفکنید! ناگهان از اثر، جادوی آنان به نظرش آمد که ریسمان‌ها و چوب‌دست‌هایشان می‌شتابند. موسی در خویش ترسی یافت. (مبادا مردم گمراه شوند!) گفتیم: نترس! که بی‌گمان این تویی که برتری! و آنچه در کف داری بیفکن تا آنچه بر ساخته‌اند فروخورد که هرچه بر ساخته‌اند نیرنگ جادوگری است؛ و جادوگر هر جا آید، کامیاب نمی‌گردد.

(موسی عصای خود را افکند، و آنچه را که آنها بر ساخته بودند بلعید.) آنگاه جادوگران از سجده ناگزیر شدند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.^۱ شاعر می‌گوید: دلاوران واقعه نینوا به هر طرف که حمله می‌کردند، سرهای دشمنان را از بدنشان جدا می‌نمودند و گویی آن سرها در برابر این دلیران به سجده می‌افتاد. تشبیه دشمنان به ساحران و شکست آنان در برابر موسی، درحالی که برای مقابله و نابودی جبهه حق، گرد آمده بودند و ... بسیار زیبا است.

۱۲. و مُوَلِّجِينَ نَهَارَ الْمَشْرِيفَةِ فِي لَيْلِ الْعَجَاجَةِ يَوْمَ الرَّوْعِ وَالرَّهْبِ

اشاره است به آیه ۲۷ سوره آل عمران: «تَوَلَّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تَوَلَّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ ...»؛ از شب می‌کاهی و به روز می‌افزایی و از روز می‌کاهی و به شب می‌افزایی ...» تابلویی که شاعر در اینجا ترسیم کرده، با الهام از آیه فوق است و می‌گوید: از شدت نبرد و برخاستن غبار، گویی شب فرا رسیده و برق شمشیر دلاوران کربلا، چون آفتاب از ورای تاریکی‌ها در حال طلوع است.

۱۳. وَرَازِقِي الطَّيْرِ مَا شَاءَتْ قَوَاضِيهِمْ مِّنْ كُلِّ شَيْءٍ مِّنَ الْأَعْدَاءِ مُقْتَضِبِ

اشاره به آیه ۴۱ سوره یوسف عليه السلام دارد: «يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْ فَيسقي رَبُّهُ خَمْرًا و أَمَا الْآخَرُ فَيَصَلْبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ ...»؛ یوسف گفت: ای دو یار زندان! اما تعبیر خواب یکی از شما این است که به سرور خود باده می‌نوشاند و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرنده‌گان از سرش خواهند خورد ...» این بیت اشاره به قسمتی دیگر از زندگی یوسف عليه السلام دارد، آن هنگام که زندان را بر خواسته ناروای زن عزیز مصر ترجیح داد و در نتیجه زندانی شد. در زندان دو هم‌بند وی، هرکدام خوابی دیدند و از وی تعبیر خواب خود را خواستار شدند. یوسف همان‌گونه که آیه فرموده خواب ایشان را تعبیر کرد.

۱. موسوی گرمارودی، ترجمه قرآن کریم، طه (۲۰): ۷۰ - ۵۷.

شاعر با اشاره به آیه می‌گوید: سلحشوران نینوا با شمشیرهایشان تا می‌توانستند از پاره‌پاره‌های بدن دشمنان خدا برای پرندگان خوراک فراهم ساختند.

۱۴. و مُبْتَلِينَ بِنَهْرٍ مَا لَوَارِدِهِ مِنْ الشَّهَادَةِ غَيْرِ الْبُعْدِ وَالْحُجْبِ
 ۱۵. فَلَنْ تُبَلَّ وَلَا فِي عَرَفَةَ أَبَدًا مِنْهُ غَلِيلٌ فُوَادٍ بِالظَّمَا عَطِبِ

این ابیات به آیه ۲۴۹ بقره اشاره می‌کند: «فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهْرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ. فَشَرَبُوا إِلَّا قَلِيلًا؛ وَ جُون طَالُوتُ بِا سِپَاهِ از شَهْر بِيرون رَفْت كُفْتُ: خدَاوند شَمَا رَا به آب جَوِيبَارِي مِي‌آزْمَايد، هِرْكَه از آن بَنُوشد از مَن نِيست و هِرْكَه نَخُورد بَا مَن است، مِگر آنْكَه تَنهَا كُفِي از آن بَرْگيرد. بَارِي، هَمه جَز آنْكَي از آن نَوشيدند.»

داستان طالوت در قرآن در سوره بقره آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ آمده است.

شاعر با مقایسه شهیدان کربلا و سپاه طالوت، می‌گوید: اگر افراد مؤمن سپاه طالوت حداقل یک مشت آب نوشیدند، اما دلبران مؤمن کربلا به رودخانه‌ای امتحان شدند که هرکس از آب آن می‌نوشید، از شهادت دور می‌گردید؛ لذا کام خشک و ملتهب آنان حتی به یک جرعه از آن آب هم، مرطوب نشد. اینجاست که عظمت کار شگفت حضرت قمر بنی‌هاشم که با تشنگی فراوان وارد شریعه فرات شد، اما حتی یک جرعه هم ننوشید، بیشتر آشکار می‌شود.

۱۶. حَتَّى قَضَوْا فَعَدَا كُلٌّ بِمَصْرَعِهِ سَكِينَةً وَسَطَ تَابُوتٍ مِّنَ الْكُتُبِ
 ۱۷. فَلْيَبِكِ (طَالُوتُ) حَزْنًا لِلْبَقِيَّةِ مَن قَدْ نَالَ (دَاوُدَ) فِيهِ أَعْظَمَ الْعَلْبِ
 ۱۸. أَضْحَى وَكَانَتْ لَهُ الْأَمْلَاكُ حَامِلَةً مُقَيِّدًا فَوْقَ مَهْرُولٍ بِلَا قَتَبِ

اشاره به آیه ۲۴۸ سوره بقره است: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَ آلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ ...؛ پِيَامبرشان به آنان (بنی‌اسرائیل) گفت: نشانه پادشاهی او (طالوت) اینست که تابوت (عهد) نزدتان خواهد آمد که در آن آرامشی از سوی پروردگارتان (نهفته) است و نیز بازمانده‌ای از آنچه از خاندان موسی و هارون برجای نهاده‌اند و فرشتگان آن را حمل می‌کنند...».

شاعر با اشاره به آیه فوق، امام سجاد علیه السلام را که تنها بازمانده خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است، به بازمانده میراث خاندان موسی علیه السلام و هارون علیه السلام تشبیه می‌کند. پیروزی نهضت امام حسین علیه السلام با بقای امام سجاد و حضرت زینب علیه السلام به‌دست آمد و داود هم به‌سبب بقیه و میراث به پیروزی رسید، اما اوضاع بازمانده آل محمد صلی الله علیه و آله آن‌قدر رقت‌بار بود که باید طالوت پیامبر هم بر وی بگریید.

اگر صندوق عهد را که میراث موسی علیه السلام بود فرشتگان حمل می‌کردند، بازمانده آل محمد صلی الله علیه و آله را که

حجت خدا و ارزشمندتر از صندوق عهد بود، در زنجیر اسارت بر شتر بی‌جهاز حمل کردند.

۱۹. يَرْئُو إِلَى (النَّاشِرَاتِ) الدَّمَعَ طَوِيَةً أَضْلَاغُهُنَّ عَلَى جَمْرِ مِنَ النَّوْبِ

اشاره است به آیه ۳ از سوره مرسلات: «والتَّائِثَاتِ نَشْرًا؛ سوگند به بادهای گستراننده ابرها.» شاعر در این بیت و دو بیت بعد علاوه بر تلمیح، پاره‌ای از واژه‌های قرآن را تضمین کرده است. وی واژه‌های (التَّائِثَاتِ) و (العادیات) و (الموریات) و (المرسلات) و (النازعات) و (الذاریات) را که آیات کریمه قرآنی است، درباره اشک‌های گسترده و ریزان بانوان اسیر کربلا و آتش فروزان قلب‌هایشان و ... به زیبایی هرچه تمام‌تر به کار گرفته است.

۲۰. و (العادیات) مِنَ الْفُسْطَاطِ ضَابِحَةً وَ (المُورِيَاتِ) زِنَادَ الْخَزَنِ فِي لَهَبِ

این بیت اشاره به آیه ۱ و ۲ از سوره العادیات دارد: «وَالْعَادِيَاتِ ضَبِحًا فالموریات قدحا ...؛ سوگند به آن اسبان دهنده که نفس زنان تاختند و به اسبان اخگر فروز با سُم از سنگ راه ...»

۲۱. و (المُرْسَلَاتِ) مِنَ الْأَجْفَانِ غَبْرَتَهَا وَ (النَّازِعَاتِ) بُرُودًا فِي يَدِ السَّلْبِ

اشاره است به آیه ۱ از سوره مُرْسَلَاتِ: «وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا؛ سوگند به فرستادگان پیاپی.» و اشاره است به آیه ۱ از سوره نازعات: «وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا؛ سوگند به بیرون کشندگان (جان کافران) به سختی.»

۲۲. و (الذَّارِيَاتِ) تُرَابًا فَوْقَ أَرْؤُسِهَا حُزْنًا لِكُلِّ صَرِيحٍ بِالْعَرَا تَرِبِ

اشاره است به آیه ۱ از سوره الذاریات: «وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا؛ سوگند به بادهای ابرگستر.»

۲۳. وَ رَبِّ مُرْضِعَةٍ مِنْهِنَّ قَدْ نَظَرَتْ رَضِيْعَهَا فَاحِصَ الرَّجْلَيْنِ فِي التَّرِبِ

۲۴. تَشْوَطُ عَنْهُ وَ تَأْتِيهِ مُكَابِدَةٌ مِنْ حَالِهِ وَظَمَاهَا أَعْظَمُ الْكُرْبِ

۲۵. فَقِيسَ (بِهَاجِرٍ) (إِسْمَاعِيلُ) أَحْزَنَهَا مَتَى تَشْطُ عَنْهُ مِنْ حَرِّ الظَّمَا تَوُّبِ

این سه بیت اشاره است به آیه ۳۷ سوره ابراهیم علیه السلام دارد: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ ...؛ پروردگارا من برخی از فرزندانم را در دره‌ای کشت‌ناپذیر، نزدیک خانه محترم تو جای دادم ...» در روایات آمده که چون ابراهیم علیه السلام، هاجر و کودک خردسالش اسماعیل را در دره بی‌آب و علف مکه گذاشت و خود به طرف فلسطین بازگشت، هاجر و کودکش از تشنگی بی‌تاب شدند و هاجر در جستجوی آب به سوی کوه (صفا) دوید و چون نگران طفل بود، بی‌یافتن آب به سوی اسماعیل بازگشت و باز به سوی (مروه)

دوید و هفت‌بار این کار تکرار شد، تا عاقبت در کمال ناامیدی به سوی کودکش آمد؛ آنگاه خداوند چشمه زمزم را زیر پای اسماعیل جاری کرد و آنها سیراب شدند.

۲۶. وَمَا حَكَّتْهَا وَلَا (أُمُّ الْكَلِيمِ) أَسَى غَدَاةَ فِي الْيَمِّ أَلْفَتْهُ مِنَ الطَّلَبِ

اشاره به آیات ۳۸ و ۳۹ سوره طه است: «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ... أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ...» آن هنگام که به مادرت آنچه بایست وحی می‌شد، وحی کردیم. که او را در صندوقی بگذار، و در دریا بیفکن! آنگاه دریا باید او را به ساحل اندازد تا دشمن من و دشمن او (فرعون) او را بردارد ...»
در داستان موسی نیز آمده است که فرعون فرمان داده بود تا کودکان بنی‌اسرائیل را که به دنیا می‌آمدند، اگر پسر بودند بکشند، تا مبادا آن موسی که پیشگوها خبر آمدنش را داده بودند به وجود بیاید. هنگامی که مادر موسی او را به دنیا آورد، نمی‌دانست که چگونه او را از چشم فرعونیان پنهان دارد، پس خداوند به او الهام فرمود که وی را در صندوقی بگذار و روی رود نیل رها کن و نگران نباش، زیرا ما او را به تو بازمی‌گردانیم. مادر موسی همین کار را کرد و آب، صندوق را تا قصر فرعون برد و فرعون و زن وی او را از آب گرفتند تا فرزندشان باشد. اما موسی از هیچ دایه‌ای شیر نمی‌خورد. خواهر موسی که از دور او را تعقیب می‌کرد به فرعونیان گفت من دایه‌ای می‌شناسم و ... به این ترتیب موسی به دامن مادرش بازگشت.

۲۷. هَذِي إِلَيْهَا ابْنُهَا قَدْ عَادَ مُرْتَضِعًا وَ هَذَا قَدْ سَقَى بِالْبَارِدِ الْعَذْبِ

اشاره به آیه ۱۲ سوره قصص است: «فَرَدَّ دَنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَكَلَّمْنَا نَّ أَنْ وَعَدَّا اللَّهُ حَقًّا؛ پس بدین گونه او را به مادرش بازگردانیم تا چشمش بدو روشن گردد و اندوهگین نباشد و بداند که وعده خداوند راست است ...»

۲۸. فَأَيْنَ هَاتَانِ مِمَّنْ قَدْ قَضَىٰ عَطَشًا رَضِيْعُهَا وَنَأَىٰ عَنْهَا وَ لَمْ يُوْبِ
۲۹. بَلْ أَبٌ مُّذْ أَبٌ مَّقْتُولًا وَ مُنْتَهَلًا مِنْ نَحْرِهِ بِدَمٍ كَالْغَيْثِ مُنْسَكِبِ

شاعر در این ابیات، به مقایسه فرزند شیرخواره امام حسین علیه السلام و مادر گرامی‌اش رباب با اسماعیل علیه السلام فرزند ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و مادر بزرگوار آنان پرداخته است.
مادر آن کودکان کجا و مادر این کودک کجا؟ کودکی که با تشنگی شهید شد و از آغوش مادر دور گردید و هرگز بازنگشت، آری بازگشت، اما وقتی که کشته شده و از باران سرشار خون گلویش، سیراب شده بود.

۳۰. شَارَكْنَهَا بِعُمُومِ الْجِنْسِ وَ انْفَرَدَتْ عَنْهُنَّ فِيمَا يَخُصُّ النَّوْعَ مِنْ نَسَبِ

هاجر و مادر موسی علیه السلام در جنس مصیبت با رباب مشترکند، ولی نوع مصیبت، رباب را در میان آنان بی نظیر ساخته است.

شاعر در این بیت از اصطلاحات علم منطق مانند جنس و نوع به زیبایی استفاده کرده است. توضیح: جنس کلی است که شامل انواع متعدد باشد. نوع بخشی از جنس است شامل افرادی که حقیقت آنها یکی باشد.^۱

۳۱. كَانَتْ تُرَجَّى عِزَاءً فِيهِ بَعْدَ أَبِي لَهْفَلَمْ تَحْطَ بِأَبْنِ لَا وَلَا بِأَبِ
 ۳۲. فَأَصْبَحَتْ بِنَهَارٍ لَا ذُكَاءَ لَهُ وَبَاتَتْ اللَّيْلَ فِي جَوْ بِلا شُهْبِ

خورشید و ستاره، اشاره به امام حسین علیه السلام و علی اصغر علیه السلام است. شاعر در این بیت از آرایه تشبیه و استعاره استفاده کرده است.

۳۳. وَصَبِيَّةٍ مِّنْ بَنِي الزَّهْرَاءِ مُرْتَبَةً بِالْحَبْلِ بَيْنَ بَنِي حَمَالَةَ الْحَطَبِ

اشاره است به آیه ۴ و ۵ سوره مَسَد: «... وَأَمْرَأَتُهُ حَمَالَةَ الْحَطَبِ فِي جِدْهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ؛ و نیز همسرش درحالی که هیزم کش دوزخ است، ریسمانی از پوست تافتۀ درخت خرما بر گردن دارد.»

شاعر می گوید: اندوه من به سبب آن است که فرزندان بنی امیه که دشمنان قسم خورده اسلامند و در قرآن مذمت آنها بسیار وارد شده (از جمله همین آیات سوره مسد که در شأن زن ابولهب که عمه معاویه بن ابی سفیان است) فرزندان حضرت زهرا ی اطهر که بانوی بهشت است و آیه تطهیر در شأن او نازل شده را به اسارت گرفته اند.

مقایسه زیبای بین دو زن (حضرت زهرا و زن ابولهب) و اشاره زیبای او به مقایسه بین ریسمان گردن زن ابولهب که خداوند برای عذاب به گردن وی انداخته، با ریسمانی که بنی امیه به گردن فرزندان پیامبر جهت اسارت انداخته اند.

۳۴. كَأَنَّ كُلَّ قُوَادٍ مِّنْ غَدُوِّهِمْ صَخْرُ بَنِ حَرْبٍ غَدَا يَفْرِيه بِالْحَرْبِ

کلمه صخر در لغت به معنی سنگ است و نیز نام جدّ یزید می باشد. شاعر در این بیت از آرایه جناس استفاده کرده است. جناس آن است که شاعر دو یا چند کلمه را بیاورد که لفظ آنها یکی و معنایشان متفاوت باشد.

۱. معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۱۲۴۶ و ج ۴، ص ۴۸۵۴.

۳۵. لَيْتَ الْآلِي أَطْعَمُوا الْمِسْكِينَ قُوتَهُمْ و تَالِيَيْهِ وَهُمْ فِي غَايَةِ السَّغْبِ
 ۳۶. حَتَّى أَتَى (هَلْ أَتَى) فِي مَدْحِ فَضْلِهِمْ مَنِ الْإِلَهِ لَهُمْ فِي أَشْرَفِ الْكُتُبِ

اشاره است به آیه ۸ سوره انسان: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا؛ و خوراک را با وجود دوست داشتنش، به بینوا و یتیم و اسیر می دهند.» این آیه به تصریح مفسران شیعه و سنی درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نازل گردیده است.

در روایات متعدد و معتبر آمده که حسنین علیهم السلام بیمار شدند و امیرمؤمنان علی و فاطمه زهرا علیها السلام، برای سلامتی ایشان نذر کردند که سه روز روزه بگیرند. پس از بهبود حال حسنین که خردسال بودند، همگی روزه گرفتند و شب اول هنگام افطار بینوایی در زد و طلب طعام نمود، حضرات معصومین همه غذای خود را به وی دادند و گرسنه خوابیدند و روز دوم و سوم نیز هنگام افطار، یتیمی و اسیری به ترتیب آمدند و آن بزرگواران با وجود نیاز فراوان، غذای خود را ایثار نمودند. در نتیجه خداوند تبارک و تعالی سوره دهر (که نام دیگر آن سوره انسان است) را در شأن ایشان نازل فرمود.

۳۷. يِرُونَ بِالطَّفِّ أَيْتَامًا لَهُمْ أُسِرَتِ يَسْتَصْرِخُونَ مِنَ الْآبَاءِ كُلِّ أَبِي

شاعر می گوید: ای کاش اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که به یتیمان مردم احسان می کردند در کربلا می بودند و به فریاد ایتام خودشان می رسیدند.

۳۸. وَأَرْؤُسٍ سَائِرَاتٍ بِالرَّمَا حِ رَمَى
 ۳۹. تَرَى نُجُومًا لَدَى الْآفَاقِ سَائِرَةً
 ۴۰. كَوَاكِبٍ فِي سَمَاءِ الْهَيْجَاءِ ثَابِتَةً
 ۴۱. لَمْ أَدْرِ وَالسَّمْرُ مَذْنَاءَتْ بِهَا اضْطَرَبَتْ
 ۴۲. لَأَغْرُونَ إِنْ هَزَّهَا تِيَّةٌ غَدَاةٌ غَدَتْ
 ۴۳. وَإِنْ تُرِعَ فَلِمَا وَتَشْكَأ لَهْ نَظَرَتْ
 ۴۴. وَكَيْفَ لَمْ تَضْطَرِبَ وَالْحَامِلُونَ لَهَا
 ۴۵. لِعَظَمِ مَا شَاهَدُوا يَوْمَ الطُّفُوفِ، فَهُمْ
 ۴۶. بَعْدَ لِقَومٍ أَبَادُوا خِصْبَ رَبْعِهِمْ
 مَسِيرُهَا غُلَمَاءَ النَّجْمِ بِالْعَطَبِ
 غَيْرَ أَلْتَى غَهْدَتْ بِالسَّبْعَةِ الشُّهُبِ
 سَارَتْ، وَلَكِنْ بِأَطْرَافِ الْقَنَا السُّلْبِ
 مِنْ شِدَّةِ الْخَوْفِ أَمْ مِنْ شِدَّةِ الطَّرَبِ
 مَشَارِقًا لِبُدُورِ الْعِزِّ وَالْحَسَبِ
 مِنْ حَطِّهَا بِبُدُورِ الْقَوْمِ وَاللَّبَبِ
 لَمْ يَبْقَ مِنْهَا فُؤَادٌ غَيْرَ مُضْطَرِبِ
 يِرُونَهُ فِي بَعِيدِ الْعَهْدِ عَنِ كَثَبِ
 فَأَصْبَحُوا بَعْدَهُمْ فِي مَرْبَعٍ جَدِبِ

شاعر در این ابیات به طرزی باشکوه، از عظمت حماسه قهرمانان نینوا سخن می گوید. باید گفت اصولاً فرق صالح الکواز با بسیاری از شاعران دیگر در همین تعبیرات حماسی و باشکوه است. در شعر صالح الکواز هرگز اهل بیت علیهم السلام از مقام والای خود تنزل داده نمی شوند و حتی شدت فاجعه نمی تواند دست آویزی برای

بیان غیر حماسی باشد. شاید بتوان از این جهت شعر او را به شعر شاعرانی چون محتشم کاشانی در زبان فارسی تشبیه کرد.

۴۷. وَالْقَاتِلِينَ لِسَادَاتٍ لَهُمْ حَسَدًا عَلَىٰ غَلِي الشَّرَفِ الْوَضَّاحِ وَالْحَسَبِ

اشاره به آیه ۵۴ سوره نساء دارد: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ قَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا؛ یا اینکه به مردم برای آنچه خداوند به آنان از بخشش خود داده است، رشک می‌برند؟ بی‌گمان ما به خاندان ابراهیم علیه السلام کتاب (آسمانی) و حکمت دادیم و به آنان فرمانروایی سترگی بخشیدیم.»

۴۸. وَالْفَضْلُ أَفْءُ أَهْلِيهِ، وَ يَوْسُفُ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ لَوْلَا الْفَضْلُ لَمْ يَغِبْ

اشاره است به آیه ۱۰ سوره یوسف: «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يَوْسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ...؛ گوینده‌ای از آنان گفت: یوسف را نکشید، او را در ژرفگاه چاه بیندازید ...»

۴۹. وَصَفْوَةَ اللَّهِ لَمْ يَسْجُدْ لَهُ حَسَدًا إِبْلِيسُ لَمَّا رَأَى مِنْ أَشْرَفِ الرَّتَبِ

این بیت به آیه ۳۴ سوره بقره اشاره می‌کند: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...؛ و یاد کنید آنگاه را که به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس ...»

۵۰. يَا سَادَتِي يَا بَنِي الْهَادِي وَ مَنْ لَهُمْ بَيْتِي وَ حَزْنِي إِذَا مَا صَاقَ ذَهْرِي بِي

اشاره است به آیه ۸۶ سوره یوسف: «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَ حَزْنِي إِلَى اللَّهِ...؛ یعقوب گفت: پریشانی و اندوهگینی خود را تنها به خداوند شکوه می‌برم ...»

۵۱. نَدَبْتُكُمْ فَأَجِيبُونِي، فَلَسْتُ أَرَى سِوَاكُمْ مُسْتَجِيبًا صَوْتِ مُنْتَدِبِ

۵۲. فَأَنْتُمْ كَاشِفُوا الْبَلْوَى، وَ عِنْدَكُمْ صِدْقُ الْأَمَانِي فَلَمْ تَكْذِبْ وَ لَمْ تَخِبْ

۵۳. أَلَسْتُمْ جَعَلَ الْبَارِي بِمَنْكُمْ رِزْقَ الْخَلَائِقِ مِنْ عَجْمٍ وَ مِنْ غَرَبِ!؟

۵۴. بَلْ أَنْتُمْ سَبَبٌ بِالْعَرْشِ مُتَّصِلٌ لِكُلِّ ذِي سَبَبٍ أَوْ غَيْرِ ذِي سَبَبٍ

اشاره است به آیه ۳۵ سوره مائده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...؛ ای مؤمنان از خداوند پروا کنید و به سوی او راه جوئید ...» حضرت صدیقه فاطمه زهرا علیها السلام فرموده‌اند: اتقوا الله حق تقاته ... نحن وسيلته في خلقه و نحن خاصته و محل قدسه و نحن حجته في غيبه و نحن ورثة انبيائه ...^۱

۱. تقوای الهی را چنان‌که شایسته اوست رعایت کنید ... مائیم وسیله الهی در میان خلق او و ویژگیان و جایگاه قدس او و حجت او در علم غیبش و وارثان انبیایش. (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۱)

و در روایات دیگری هم آمده است که ائمه اطهار علیهم السلام فرمودند: «ماییم آن وسیله‌ای که مردم باید توسط آن به خدا تقرب جویند.»^۱

نتیجه

قصیده بائیه صالح الکوآز به جهات زیر، در بین ادبا جایگاهی ویژه یافته است:

۱. برخورداری از صنایع لفظی (مانند موسیقی درونی شعر و سجع و جناس و اشتقاق).
۲. برخورداری از صنایع معنوی (مانند تلمیح و تضمین و ایهام و اغراق).
- از آنجاکه استخراج و توضیح همه آرایه‌های ادبی این قصیده ضروری نبود، به پاره‌ای از آن اکتفا شد.
۳. یک اثر هنری زمانی پایدارتر و مؤثرتر است که علاوه بر جنبه‌های هنری، منعکس‌کننده باورهای مردم باشد و این قصیده چنین است.
۴. توانایی ادبی و شکوه شعری یک شاعر، علاوه بر رواج در میان مردم، با اعترافات ادبای هم‌عصر او و پس از او قابل سنجش است و قصیده صالح الکوآز به گفته ادبای بزرگ عرب در اوج است.
۵. استقبال شاعران هم‌عصر و پس از او از این شعر، با همین وزن و قافیه، بیانگر میزان تأثیر این شعر در ذهن و زبان ادبا و مردم است و از این جهت می‌توان آن را به شعر مشهور محتشم کاشانی در ادب فارسی تشبیه کرد که تاکنون ده‌ها ترکیب‌بند با همان وزن و قافیه سروده شده است.
۶. اگر شاعری محبوبیت فراوان داشته باشد، در سوگ او شاعران چاه‌ها می‌سرایند و صالح الکوآز از شاعرانی است که بسیاری در سوگ او شعر گفته‌اند.
۷. این شعر پیوندی آشکار بین ادب و تاریخ و قرآن است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
 ۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، مصر، دار إحياء الكتب العربية، ۱۳۷۸ ق.
 ۳. ابن خلکان، وفيات الاعیان، تحقیق الدكتور احسان عباس، بیروت، دارالثقافة، بی تا.
 ۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابوطالب علیهم السلام، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ ق.
 ۵. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، تحقیق الشیخ جواد القیومی، قم، نشر الفقاهة، ط. ۱، ۱۴۱۷ ق.
 ۶. اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
-
۱. قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۷۵؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۹۲.

- ۹۶ □ فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، س ۴، پاییز ۹۲، شماره ۱۲
۷. امینی، عبدالحسین، *الغدیر*، بیروت، دارالکتب العربی، چ ۴، ۱۳۹۷ ق / ۱۹۹۷ م.
۸. بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، دارالکتب العلمیه، چ ۲، ۱۳۹۳ ق.
۹. حافظ، *دیوان حافظ*، تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، براساس نسخه خلخالی، تهران، نشر دوستان، چ ۴، ۱۳۸۲.
۱۰. حلّی، سید حیدر، *دیوان شعر*، بیروت، موسسه‌ی علمی، ط. ۴، ۱۴۰۴ ق.
۱۱. خاقانی، علی، *شعراء الحله*، بغداد، دارالبیان، ۱۳۹۵ ق.
۱۲. سعدی، *کلیات سعدی*، تصحیح فروغی، تهران، نشر بهزاد، چ ۱، ۱۳۸۲.
۱۳. سماوی، محمد، *الطلیعة من شعراء الشیعه*، تحقیق کامل سلمان الجبوری، بیروت، دارالمورخ العربی، ط. ۱، ۱۴۲۲ ق.
۱۴. شبّر، جواد، *ادب الطّف*، بیروت، دارالمرتضی، ۱۹۸۸ م.
۱۵. صالح الکواز، *دیوان الشیخ صالح الکواز*، تحقیق الشیخ محمدعلی یعقوبی، مکتبه الحیدریه، الطبعة الاولى، ۱۳۸۴ ق.
۱۶. عکاو، *إنعام فوّال، المعجم المفصّل فی علم البلاغة (البديع و البیان و المعانی)*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۰ م.
۱۷. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، قم، دارالکتب، ۱۳۶۷.
۱۸. *کتاب مقدس*، عهد عتیق و عهد جدید، بی‌جا، انجمن کتاب مقدس ایران، بی‌تا.
۱۹. کزازی، میر جلال‌الدین، *بديع*، تهران، کتاب ماد، ۱۳۷۴.
۲۰. معین، محمد، *فرهنگ فارسی*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۸.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۲۲. موسوی گرمارودی، سیدعلی، *ترجمه قرآن کریم*، تهران، قدیانی، چ ۴ (ویراست دوم)، ۱۳۹۰.
۲۳. موسوی گرمارودی، مرتضی، *از نجوای اندوه (ترجمه و شرحی بر تائیه دعبل خزاعی)*، مشهد، نشر بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۸.
۲۴. یعقوبی، محمدعلی، *البابلیات*، قم، دارالبیان، بی‌تا.